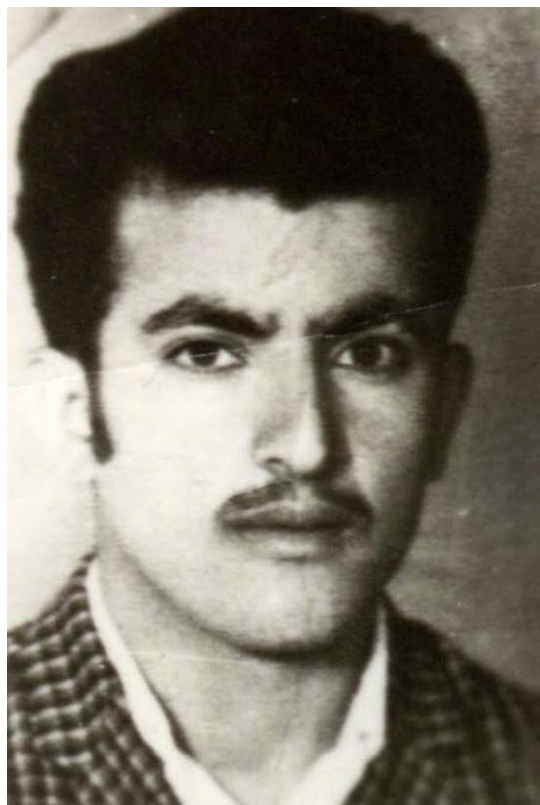


شهيد عبدالله دھار



سائنس جامعہ سوات و ہزار شہید استان بوشهر

نام پدر	عباس
تاریخ تولد	۱۳۳۶/۰۴/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۰۹/۰۹
محل شهادت	بستان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	بی سواد
مدفن	بادوله

زندگینامه

شهید عبدالله دهار فرزند عباس متولد ۱۳۳۶ ساکن روستای بادوله شماره شناسنامه ۴۴۵ محل شهادت بستان ، محل دفن گلستان شهدای بادوله . در خانواده ای کشاورز و فقیر ولی با ایمان چشم به جهان گشود.

دوران کودکی خود را در دامن پدر و مادر زندگی سپری نمود . در سن هفت سالگی به دبستان رفت و تا کلاس، دوم ابتدائی که بر اثر فقر مالی و بی توجهی رژیم منفور پهلوی نتوانست به تحصیل ادامه دهد. ناچار ترک تحصیل نموده و به کمک پدر مشغول چوپانی شد . تا بتواند امرار معاش خود و خانواده نماید . و در همان سن ۹ سالگی نماز بر پا می داشت و روزه می گرفت و خیلی به پدر و مادر خود احترام می گذاشت . اخلاق و رفتارش قابل تحسین بود تا این که خشکسالی باعث شد شهید نتواند بکار ادامه دهد و ناچار در سن ۱۲ سالگی عازم قطر شد و در مدت چهار سال در قطر به کار گری مشغول بود و توانست با کار و کوشش به خانواده کمک نموده و مقداری پس انداز نماید و به وطن باز گردد و با دختر دایی اش ازدواج نماید و پس از مدتی باز به مسافرت قطر رفت و طی رفت و آمد های پشت سرهم توانست در یکی از سفرها موفق شود و به سفر کربلا و نجف و دیگر اماکن مقدسه برود و توفیق زیارت رهبر کبیر انقلاب حاصل نماید وقتی که برگشت به یاد آن ملاقات می افتاد گریه اش می گرفت و دعا می کرد به ایران باز گردد . تا اینکه انقلاب اسلامی در ایران اوج گرفت .

شهید در راه پیمایی ها شرکت می نمود بر علیه رژیم منفور پهلوی تظاهرات می نمود و در پی سخنرانی حجه السلام طاهری در کاکلی و دیر و اهرم همیشه حاضر بود . و راستی آماده خدمت به انقلاب شد تا اینکه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد . شهید در اولین مرحله با اسلحه خود در پاسگاه ژاندارمری کاکلی آموزش نظامی دید و در بسیج مشغول به خدمت شد. ایشان در تاریخ ۹/۹/۱۳۶۰ در اواخر شب در برخورد با مین به درجه رفیع شهادت نائل شد.

وصیت نامه

این را به عنوان وصیت و آخرین پیام به خانواده ام می نویسم . همسر عزیزم و فرزندم اکنون من عازم هستم و انشا الله برای مبارزه با کفار و صدام به جبهه خواهیم رفت . اگر شهید شدم برای من گریه نکنید بلکه افتخار کنید که من در راه الله شهید گشته ام و شهید شدن در راه الله گریه زاری ندارد ما باید در راه اسلام کشته شویم تا درخت اسلام همچنان سرسبز بماند پیام من به برادران این است که خط سرخ شهادت را که همان خط راستین انقلاب است ادامه دهند . سرپرستی خانواده ام به عهده برادرانم است و اگر شهید شدم بر مزار من خانه درست نکنید و جسد من را در کنار شهدا دفن کنید و باز هم می گویم خانه بر مزار من درست نکنید زیرا من مثل تمام شهیدان مزارم باید همسطح باشد

مصاحبه

□ شهید در چه سال بدنیا آمدند؟ (تصویری از آن دوره دارید)؟

□ ایشان در سال ۱۳۳۶ بدنیا آمدند در روستای بادوله در آن زمان این روستا دارای شصت خانوار بیشتر نبود. خانه ها از گل بود ولی بوی عشق از آنها بمشام می رسید. دیوارها از خاروخاشاک بود ولی این خارها عشق و همدلی و یک رنگی بین همسایه ها را بیشتر می کرد برق نیز نبود ولی با روشنایی دلها نوری نورانی تر از نور ماه بوجود می آوردند و لوله کشی نبود ولی مردم با دستها و پاها توانای خود آب را از چاه به خانه می آوردند و استفاده می کردند.

□ تحصیلات شهید در چه پایه ای است و در کدام مدارس تحصیل می کرد؟

□ تا کلاس دوم ابتدائی تحصیل کرد و در مدرسه هدایت علم فراگرفت . گر چه ایشان تا کلاس دوم ابتدائی درس خوانده بودند اما علم معنوی و معرفت که در درون ایشان بود علمی بود که هیچ کسی جز شهیدان آن را درک نمی کند و دنبال تحصیل خود را در شهر عشق (بستان) در کلاس عشق (عملیات فتح الفتوح) و همراه با شاگردانی از جنس دل و محبت ادامه داد (رحیم کمالی ، بردستانی ، علی فاتحی مجرد) و راهنمای رسیدن به سعادت آنها استاد گرامی امام خمینی بود .

□ دوران نوجوانی شهید چگونه گذشت؟

□ علاقمند بود به دامداری و همیشه با حیوانات خانگی مهربان بود و نمی گذاشت کسی آنها را آزار دهد از این رو دوران نوجوانی خود را با کار چوپانی گذراند . در عین حال با عشق صداقت پاکی و سادگی .

□ شهید به چه ورزشهایی علاقمند بود ؟

□ ایشان علاقه بسیار زیادی به فوتبال داشتند .

□ شهید چگونه و از طریق چه ارگانی به جبهه اعزام شدند؟

□ از طریق بسیج روستا .

□ شهید در چه در عملیاتی و در چه منطقه ای شرکت داشته است؟

□ در منطقه بستان و در عملیات فتح الفتوح.

□ چند تن از کسانی که در اعزام با شهید همراه بودند را معرفی نمایید؟

□ برادرش حسین دهار ، پسر خواهرش علی فاتحی مجرد غلامحسین کروبلی ، شهید بردستانی شهید رحیم کمالی

□ اخلاق شهید در دوران جوانی چگونه بود؟

□ اخلاق بسیار خوب و پسندیده ای داشت و به پدر و مادر خود احترام می گذاشت .

در زمان انقلاب در راهپیمائیها شرکت می کرد حضور فعالی در مراسم مذهبی داشت و با روحانیون رابطه ی صمیمی داشت و هیچ وقت نماز و روزه را هیچ وقت ترک نمی کرد و با وجود سن کم در خارج از کشور کار می کرد حتی در بیشتر مواقع تامین معاش خانواده را نیز می کرد . با غریب و آشنا بود و با مهربان بود و هیچ وقت کاری نمی کرد که محتاج دیگران شود . خلاصه اخلاقی بسیار نمونه داشت و کاملاً مردمی بود .

□ شهید در چه سالی ازدواج نمودند و ثمره این ازدواج چیست ؟

□ در سال ۱۳۵۰ ازدواج کردند و ثمره این ازدواج دو دختر و یک پسر بود . که هم اکنون پسر دانشجوی رشته مهندسی معماری و دختر دانشجوی رشته روانشناسی و دختر دیگرش لیسانس رشته روانشناسی .

□ برنامه هایی که شهید برای آینده خویش داشت بیان فرمائید ؟

ایشان همیشه می خواستند که بچه هایشان را به دانشگاه بفرستند و به همسرش

گفته بود که اگر شهید شدم مانع رفتن دخترانش به دانشگاه نشود و اگر نهضت بیاید من و تو باید به نهضت برویم .

□ چگونه و در چه تاریخی به شهادت رسیدند؟ خاطراتی از آن روزها را بیان فرمائید؟

□ در سال ۱۳۶۰ او در بر خورد پای ایشان به مین . قریب به هشتاد پیکر شهید را به بوشهر آورده بودند وقتی برای شناسایی رفتند اسم ایشان را عوضی نوشته بودند و به بیمارستان رفتند و وقتی که در تابوت را باز کردند فهمیدند که عبدالله است .

خیلی ناراحت شده بودند . همسرش می گوید . موقعی که به او نگاه کردم انگار با لبخندی کودکانه به خواب رفته بودند و چهره ای شفاف و نورانی داشت . حتی پسته هایی که در جبهه برایش داده بودند در جیبش گذاشته بود تا برای بچه هایش بیاورد .

□ عکس العمل شما و خانواده در قبال شنیدن خبر شهادت فرزندتان چگونه بود؟

□ اولش خیلی ناراحت بودیم چون دائماً بچه هایش پدر را صدا می کردند ولی بعد شکر خدا را بجای آوردیم چون دیدیم امانتی که خدا به دست ما سپرد با روحی پاک به پیش خودش باز گشته و بعد دیدیم ایشان معمولی رفتند بلکه شهید شدند و افتخاری بزرگتر از این نیست حتی شب قبل از شهادت به خواب همسرش می آید و می گوید:

من دیگر نمی آیم و بچه هایم خوب هستند تو نگران نباش. جالب اینجاست که فردا حال پسرش علی خیلی خوب می شود.

□ شهید هنگام شهادت با چه کسانی هم‌رمز شده بود بیان فرمائید؟

□ شهید رحیم کمالی، عبدالله بردستانی، حسین دهار، و غلامحسین کروب‌ی و غیره. در هنگام شهادت نیز غلامعلی احمدی بالای سر ایشان بوده است.

□ تا چه اندازه به وصیت نامه شهید جامه عمل پوشانده اید؟

□ تا حدی که ایشان از ما راضی و خدای او از ما خشنود باشد. فرزندان خود را همانطور که خواست به دانشگاه و رشته مورد علاقه که می خواستند فرستادند. با حجاب خود از میهن دفاع می کنیم و نمی گذاریم که دشمن به خاک گلگون ما تجاوز کند. یکی این بود که سنگر بسیج را همیشه نگه دارید که تا به حال فعالیت داشته ام و تا حد خودم کوتاهی نکردم. این بود که مطیع فرمان امام و رهبر مان باشیم و ما تا وقتی هستیم، از امام و رهبر مان اطاعت کردیم و می کنیم.

□ شوق شهادت را در ایشان توصیف فرمائید؟

□ ایشان عشق به شهادت در جانش نفوذ کرده بود شبی که برادرش به او گفت می تواند به جبهه برود نتوانست به خواب برود و دائم حرف از شهادت می زد بعد از اینکه به سفر کربلا رفت و در آنجا دیداری نیز با امام داشت بعد از برگشتن عشق به شهادت در وجودش بیشتر وجودش بیشتر شده بود و حتی صبح روز اعزام نیز باور نداشتند که می خواهد به جبهه برود و در نامه هایی که در چهل روز آموزشی در اهواز داشتند به خانواده می فرستادند و دائم می گفتند برایم نگران نباشید من شهید می شوم برادر شهید: ورد زبانش این بود که می ترسم این جنگ تمام شود و من بهره ای نبرم و از رفتن او به جبهه جلوگیری می کردیم که تو تازه پدر شده ای بگذار بچه ها بزرگ شوند ولی ترس از تمام شدن جنگ جلوی او را نگرفت و کسی نتوانست او را منصرف کند.

می خواهیم به مردم بگوییم که اطاعت از مردم فراموش نکنند و ضد انقلاب عمل نکنند و به آمریکای غاصب اجازه ندهند که خون شهدا □ پایمال کند.

□ چنانچه ناگفته های مانده، عکس، دست نوشته یا هر نکته ای که جای طرح آن را در این مقوله می دانید بیان فرمائید؟

□ ای برادر خاطر جمع باشید که من راحت را ادامه می دهم و این را بدان ما جان خود را مدیون شما هستیم. امیدواریم اگر در این دنیا نتوانستیم به اندازه کافی کبوتر نگاهم را بر بام چشمانت بفرستیم در دنیای ابری بتوانم در کنارت باشم.

از جوانان عزیز و فهمیده می خواهیم که پیرو خون شهدا باشند و از میهن و ناموس و رهبر خود تا آخرین نفس دفاع کنند و نگویند که آنها برای خود رفته اند زیرا آنها برای کشور، ناموس و اسلام رفته اند و دفاع کردند تا به فساد کشیده نشویم آنها با جان رفته اند. جوانان امروز باید با فلم علم و رفتار و اخلاق خود از میهن دفاع کنند و اجازه ندهند رژیم غاصب آمریکایی بر سر ما زور بیاورد.

امید داریم که هیچ گاه جوانان فهمیده ما اخلاقی از آنها سر نزنند که شهید و خانواده شهید را ناراحت کند. از مسئولین و جوانان و نوجوانان عزیز می خواهیم پیرو خون سیدالشهداؑ و مدافع اسلام و فرمانبردار رهبر کبیر انقلاب اسلامی باشند.

نامه ای به بهشت

ای خوب من سالهاست که در انتظار توام و دوست دارم تو را ببینم حتی اگر شده در خواب باشد. من تو را از اعماق وجودم دوست دارم و در خواب و بیداری و حتی در رؤیایم توئی، تو نیز دستی از محبت بر سر من بکش و پاسخگویی قلب آشفته من باش آری می دانم که بهشت جاودانی جای دوست و من گناهکار را پیش خود نمی خوانی پس با چه رویی با تو هم سخن شوم.

دوست داشتم اکنون در کنارم بودی و آوازی از دل برایم می سرودی می خواستم کنارم باشی تا عشق شهادت را برایم معنا کنی و دلم را از این واژه مقدس سیر کنی. دوست دارم اینار تو را داشتم و از روی نیاز هم که شده از خود گذشتگی را از تو بیاموزم. راستی دوست دارم بدانم از جان و زندگی گذشتن، از پدر و مادر جدا شدن از دوست و برادر دل بریدن چه معنایی دارد.

راستی عشق تو با شهادت چه نسبتی دارد که تو آنرا با جان و دل پذیرفتی و رفتی آنجا که فرشتگان و ملائک تو را سجده می کنند. چگونه چشم به دنیا گشودی که زندگی را این چنین دیدی خدای بزرگ را در دل کوچکت جا دادی که حتی او نیز از تو راضی و خشنود است. کدامین عشق باعث شد تا از بین تمام راهها شهادت را نصیب خود کنی.

امیدوار تا لحظه وصال

: مصاحبه با دختر شهید

ضمن معرفی خود بفرمائید چند سال داشتید که پدرتان به فیض شهادت نایل آمدند؟

سلام علیکم. من زینب دهار هستم متولد سال ۱۳۵۵ فرزند شهید عبدالله دهار لیسانس روانشناسی و در حال حاضر در یکی از دبیرستانهای بوشهر مشاوری هستم. دقیقاً یادم نمی آید ولی فکر می کنم ۵/۶ ساله بودم که پدرم به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

خاطراتی از آن روزها چنانچه در ذهنتان مانده برای درج و ثبت در تاریخ انقلاب اسلامی بیان فرمائید؟

دقیقاً خاطراتی در ذهن ندارم. ولی تا آنجا که یادم می آید پدرم ما را خیلی دوست داشتند و هر جا که می رفت من و خواهرم صغری را با خود به میهمانی ها می برد.

تعبیر شما آن روزها از شهادت چه بود؟

آن روزها چیز زیادی از شهادت نمی فهمیدم و شهادت برایم چیزی گنگ بود می دیدم آنهایی که در خانه و معمولی می مردند به آنها می گویند مرده ولی به آنها که با پیکری بیجان از جنگ برگشتند می گفتند «شهید» می دانستم که فرقی بین آنها هست اما به مقام والای یک شهید در مقابل مرده پی نبرده بودم و تا الان که فهمیدم شهید یعنی عشق و هنوز که هنوز است شهادت برایم نا مفهوم و دست نیافتنی است که هیچ کس تا عمق شهادت را نرفته باشد به آن پی نبرد.

چگونه مطلع شدید که پدرتان شهید شده خاطره، عکس و یا هر گونه مطلبی که جای آن را در این مقاله می دانید بیان فرمائید؟

عکس ندارم تنها می دانم که آن روز همه گریان بودند ما را در بغل می گرفتند برایمان اشک می ریختند و مادرم می گفت که پدرتان رفته پیش خدا و سعادت بزرگی نصیبش شده و حالا که فکرش می کنم آن روز من نباید گریه می کردم بلکه با افتخار می گفتم پدر من یک قهرمان است.

نا گفته ها و حرفهایی که این روزها دوست دارید با پدرتان درد دل کنید برای ما بنویسید.

پدر جان بعد از تو تنهایی در جان ما و مادرمان رخنه کرده از خدای خود بخواه تا ما را و ملت ایران را به راه راست هدایت کند و هیچگاه سنگر انقلاب را خالی نکنیم و پشتیبان رهبر باشیم. پدر جان اگر خطا و اشتباهی از ما سر زده که روح ملکوتیت را آزرده ما را ببخش.

تا چه اندازه سعی داشته اید به وصایای پدر عمل نمائید؟

□ تا اندازه ای سعی داشته ام پدرم را از خود راضی نگه دارم و در اصل خدایم از من راضی باشد . تحصیل را ادامه دادم و هنوز هم قصد دارم به مدارج بالاتر دست یابم . نه تنها درجه اش بلکه برای بهتر درک کردن و فهمیدن و دیدن و حقیقت پنهانی که هیچ کس آن را ندانسته است . با رعایت حجاب خود و پاسداری از خون شهدا □ و دفاع از اسلام و رهبر انقلاب .

□ تصویری از پدر در آن روزها برای ما ترسیم فرمائید؟

□ آن روزها پدر برای ما آرامشی بود با آمدنش به خانه نوری را در محفلها روشن می کرد پدر آسایش خاطری بود که با حرفهایش مهربانی را به من آموخت . کسی بود که ما در آغوش گرمش دنیا را حس می کردیم . پدر واژه ای است که هیچ گاه معنی نخواهد شد و کسی است که هیچ گاه به آسمانی بودنش پی نخواهیم برد .

□ چنانچه مطلبی و موضوعی نگفته مانده بیان نمائید؟

□ در اینجا از شما متشکرم که یاد شهدا □ را زنده میکنید . از جوانان و مسئولین می خواهیم که با ایمان و شجاعت خود نگذارند که امریکا خون پدر ما و خون همه پدران شهید بچه های ایران را پایمال کند . هیچ گاه نکویند که آنها برای خود رفته اند چرا که اگر آنها نرفته بودند ما هم نبودیم و در واقع آسایش و امنیتی نبود و ما به معنای واقعی سعادت پی نمی بردیم و بدانید که مزه عشق را تنها آنها چشیده اند و معنای ان را تنها آنها معنا می کنند و سعادت را تنها درک می کنند .

□ نامه ای به پدر خویش بنویسید و با ما درد دل کنید ؟

□ ای نور چشمهایم ! ای پدر مهربانم ! من هنوز با تو و با روح پاک تو زندگی می کنم تو نمرده ای — تو زنده ای و هیچ گاه نخواهی مرد ای کاش این دختر حقیرت بتواند طریق تو را ادامه دهد پس برایم دعا کن — ای بزرگ .

پدر جان بیا تا دستهایمان گرمی و حرارت وجود سبزینه ها را حس کند که خورشید به این عظمت از رفعت و بزرگیتان متحیر مانده است . در سرزمین واژه سفر می کنم ولی واژه ها نیز برای وصف نادر و کمیاب می شوند .

تو عشق را در روح آسمانی ات خلاصه کردی . بزرگی تو ای کهکشان فروزان در ذهن کوچک من جا نمی گیرد . پدر جان بدان که ابتدای راه را تا انتهایش طی می کنم . اگر نه حسین گونه اما زینب وار

پس تا روز دیدار بدرود .

مصاحبه با برادر شهید

□ ضمن معرفی خود بفرمایید برادران با شما چند سال اختلاف سنی دارد ؟

□ اینجانب اسماعیل دهار فرزند عباس ساکن بادوله و برادر شهید عبدالله دهار می باشم و اختلاف سنی با برادرم دو سال می باشد و ایشان دو سال از بنده کوچکتر است اما از لحاظ مقام هزاران بار بزرگتر است .

□ از دوران تحصیل به همراه شهید چنانچه خاطرهای دارید بیان فرمایید ؟

□ در سن هشت سالگی سپاه دانش به روستای ما آمد من و برادرم با هم به مدرسه رفتیم . برادرم تا کلاس سوم و بنده تا کلاس ششم نظام قدیم ادامه تحصیل دادیم که بر اثر ناتوانی خانواده نتوانسته ادامه تحصیل بدهیم .
خاطرات زیادی دارم میشود یک کتاب نوشت .

□ شهید چگونه و در چه تاریخی به جبهه اعزام شدند همزمان وی و خاطرهای از آن روزها بیان فرمایید ؟

□ در اوایل شروع جنگ تحمیلی بود و به هنگامی که دشمن بعثی قصد تعرض به مملکت اسلامیان را داشت برادرم بنا به فرمان امام مینی (ره) و به قصد دفاع از ارزشهای دینی همگام با برادران بسیجی این روستا برادران غلامحسین گروبی و عبدالله بردستانی و رحیم کمالی و برادرم حسین دهار و علی فاتحی مجرد و چندین تن از برادران بسیجی روستا به جبهه های حق علیه باطل اعزام شدند که سرانجام در راهیان فتح بوستان در مورخه ۱۳۶۰/۹/۹ برادرم و عبدالله بردستانی و رحیم کمالی و علی فاتحی مجرد به درجه رفیع شهادت نائل آمدند .
برادرم در روزهایی که جنگ تحمیلی آغاز شده بود پیوسته این

سخن ورد زبان داشته که می ترسم این جنگ تمام بشود و من از آن بهرهای نبرم دوستان را به جبهه جنگ راهنمایی می کرد .

□ شهید به چه فعالیتهایی علاقه داشت خاطراتی در این زمینه بیان فرمایید ؟

□ برادرم علاقه خاصی به مسجد و اماکن مذهبی داشت و در احداث مساجد بطور رایگان کار می کرد ، اماکن مذهبی را تعمیر می کرد و شغل ایشان بنایی بود .

□ روحیات شهید در دوران انقلاب و قبل از انقلاب چگونه بود ؟

□ شهید روحیه شهادت طلبی زایدالوصفی داشت و عشق و علاقه خاصی به بنیانگذار جمهوری اسلامی داشت و قبل از انقلاب در نجف به خدمت ایشان از بحرین به کشور قطر رسید.

□ در کدام عملیاتها شهید شرکت داشت، چنانچه شما نیز با وی همراه بودهاید خاطراتی از آن روزها بیان فرمایید

□ شهید برای اولین مرحله بود که به جبهه اعزام شد و به جبهه اعزام شد و به درجه رفیع شهادت نائل آمد و بنده همراه وی نبودم .

□ شهید چه تأثیری در خانواده شما داشت آثار مثبت آنرا ارزیابی فرمایید ؟

□ بسیار محبوب بود برادرم پشتیبانی خوب برایم بود . اول زندگی با هم بودیم حتی ازدواجمان نیز با هم بود و در یک خانه زندگی می کردیم . اگر من سفر می رفتم ایشان از خانواده مراقبت می کرد و اگر ایشان

به سفر می رفت من از خانواده مراقبت می کردم .

□ برادر شهید بودن چه حسی دارد افتخار آنرا نیز برای ما بازگو فرمایید ؟

□ برادر شهید بودن افتخار بسیار بزرگی است اما به شرطی که راه شهید ادامه داد من افتخار می کنم و امیدوارم که فردای محشر نیز شفا خواه ما باشد .

خاطرات

او فردی تقوا و پیشه ، مؤمن و فعال بود که تا پایان عمر لحظهای از مبارزه در راه خدا دست بر نداشت . او فردی متدین ، با تقوا و آگاه به زمان ، وارسته از دنیا و وابسته به حق بود او عاشق مرید و فدایی حضرت امام خمینی (ره) بود و او امرش را مطاع می دانست به مردم ، با علاقه خدمت می کرد و دوستدار آنان بود و مردم زادگاهش نیز به او علاقه داشتند و به ائمه اطهار (ع) با جان و دل عشق می ورزید و در تمام لحظهای زندگی به آنان توسل می جست و عاشق سالار شهیدان بود . او عتبات عالیات کربلا و شهدای صحرای کربلا زیارت کرد . او با آنها عهد بسته بود که راه شهدا کربلا را ادامه دهد و شهید در راه اسلام شود . او جاذبهی قوی داشت و انسانهای مومن و خوب را به خود جذب می کرد و با اخلاق پسندیده و شایسته با دیگران برخورد می کرد و هرکس که او را می دید بی اختیار شیفته مرام و اخلاق خویش می شد . در کار فردی جدی و قاطع و صبور و مقاوم بود . او بی ادعا و هیچ منتی و فقط برای جلب رضای حضرت حق کار انجام می داد از این رو بود که هرگز خستگی و دردی را که در هزار توی جانش می پیچید احساس نمی کرد . به رغم گرفتاریهای متعدد و فعالیتهای گوناگون هرگز او را از نیکی و محبت و توجه به پدر و مادر که در تربیت او زحمتهای فراوانی را متحمل شده بودند غافل نمی کرد . احترام خاصی به پدر و مادر و خانواده و اقربا داشت .

این فرید عرصهای نبرد ، با تمام خصلتهای خوب و والای انسانی ، و رای اقدامهای نظامی خود ، در پی معشوق و معبودش بود و سرانجام به وصل جانان رسید و از آلام دنیا و مافیها رهید .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران